**سعدی شیرازی، گلستان، ص. 55-54**

فصلی در همان روز اتفاق ِ بیاض افتاد در حسن ِ معاشرت و آداب ِ محاورت، در لباسی که متکلّمان را بکار آید و مُترَسّلان را بلاغت بیفزاید.

**بیاض: دفتر بغلی، نوعی دفتر دراز، دفتر شعر، پاک نویس شده**

**متکلم: خطیب، در کلام متبحر**

**مترسل: دبیر، منشی، نامه نویس، نویسنده**

مترَسّلان را بلاغت بیفزاید : بلاغت ِ ُمترَسّلان را بیفزاید.

فی الجمله از گل ِ بستان هنوز بقیّتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد و تمام آنگه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه ِ شاهِ جهان‌پناه و سایۀ کردگار و پرتو ِ لطف پروردگار، ذُخر ِ زمان و کهف ِ امان، المُؤیَّدُ مِن السماء، المنصورُ علی الاعداء، عَضُدُ الدولهِ القاهرهِ، سِراج المِلّهِ الباهره، جَمالُ الاَنام، مفخَرُ الاسلام، سعدُ بنُ الاتابکِ الاَعظم، شاهنشاه ِ المُعظّم، مالکُ رقابِ الاُمَم، مولیَ ملوکِ العربِ والعجم، سلطانُ البَرّه و البحر، وارثُ مُلکِ سلیمان، مُظفرُ الدنیا و الدین ابی بکر بن سعد بن زنگی ادامَ الله اقبالَهُما و ضاعَفَ جلالَهُما و جَعَل الی کُلِّ خیرٍ مآلهُما ، و به کرشمۀ لطفِ خداوندی مطالعه فرماید.

**ذُخر: ذخیره ؛ کهف: پناهگاه، غار، مغاره ؛ مؤید: قوت داده شده**

**عضد: بازو مج: یار، یاور، مددکار**

**سِراج : چراغ ؛ باهر : فائق / انام: مردم، مخلوقات / مآل: عاقبت، سرانجام**

**گر التفات ِ خداوندیش بیاراید نگارخانۀ چینی و نقش ِ آرتنگی است**

**امید هست که روی ملال در نکشد از این سخن، که گلستان نه جای دلتنگی است**

**علی الخصوص که دیباجۀ همایونش به نام سعد ِ ابو بکر سعدِ بن زنگی است**